



## قدرت های بزرگ و مساله تباری [ اتنیکی ] در افغانستان<sup>1</sup>

پس از جنگ های ضد انگلیسی نیمه دوم سده نهم در افغانستان، حاکمیتی که به قبایل کوچرو (کوچی) یکی از گروه های تباری [کشور] - پشتون ها تکیه داشت، بر جا ماند. پیش از تهاجم انگلیس به افغانستان، در این جا حاکمیت سیاسی به دست حلفات محدود نخبگان پشتون بود که با مناطق زمیندار تاجیک جسته و گریخته درگیر کشاکش های دامنه دار بودند. درست مانند آسیای میانه که مقارن این زمان به روسیه پیوسته بود. انگلیسی ها که در وضعی نبودند که مقاومت پشتون ها را در نبردهای رور در رو در هم بشکنند، عملاً به پشتون ها امکان دادند تا سلطه خود را بر سایر گروه های تباری (با به رسمیت شناختن سلطه آنان بر این مناطق) در ازای خودداری از پیشبرد سیاست خارجی ضد انگلیسی؛ قایم نمایند.

از سوی دیگر، در حل مساله افغانستان به سود پشتون ها، در این هنگام، امپراتوری روسیه نیز ذینفع از کار برآمد. بیشترین زمینداران در آسیای میانه و افغانستان در این هنگام تاجیک ها بودند و همو تاجیک ها- یگانه توده بزرگ پارسی زبان در منطقه بودند که به گونه سنتی به سوی تهران گرایش داشتند. در آستانه تهاجم روس ها و انگلیسی ها به آسیای میانه، همو تاجیک ها در این جا نخبگان فرهنگی و سیاسی را می ساختند. همانا فرمانروایان [بومی] تاجیک با پویایی در برابر گستره جویی روس ها در آسیای میانه مقاومت و ایستادگی می کردند. تاجیک ها در بخارا، خیوه، و خوقند فرمانروایی می کردند<sup>2</sup> و زبان آن ها زبان رسمی و ادبی این دولت ها و توده های بومی بود.

روسیه و انگلیس با تثبیت و تعیین مرزهای شمالی افغانستان [ امتیازات ] زیر را به دست آوردند:

- یک متحد داخلی در افغانستان در سیمای پشتون های کوچرو که بدون یاری اروپاییان نمی توانستند سلطه خود را بر زمینداران با فرهنگ تر و دارا تر [ تاجیک ها ] پهن نمایند، یافتند. پشتون ها در مناسبات خصمانه با هیچ یک از امپراتوری های اروپایی ذینفع نبودند؛ چون پیکار با هر یک از آنان، از دست رفتن قدرت در افغانستان و بازگشت آنان به [سرزمین] دشت های بیابانی [شان] را در پی داشت.

- افغانستان به یک گستره سیاسی بی طرف پوشالی(بوفر) میان هند بریتانیایی و آسیای میانه روسی مبدل گردید. در عین حال، کشاکش میان انگلیس و روسیه بر سر تبت [ نیز ] پایان یافت.

- روسیه و پشتون ها میان خود سرزمین تاجیک ها را تقریباً برابره تقسیم کردند و کنون دیگر افغانستان باثبات، زیر حاکمیت پشتون ها برای مسکو، کنترل بر پامیری های تاجیکستان را از هر دو سو تضمین نمود.

با این گونه تقسیم تاجیک ها، روسیه از هرگونه تلاش برای رستاخیز (رنسانس) «تاجیکستان بزرگ» بیمه بود.

<sup>1</sup> . ( برگرفته از کتاب : « جنگ افغانستان و اسلام رادیکال در آسیای میانه » ) - صفحات 127-133

<sup>2</sup> . در این جا منظور از دودمان های فرمانروایان ترک تبار مانند منغیت ها در بخارا، قون گراها در خیوه و مینگ ها در خوقند نه، بل هسته های اصلی نخبگان است [که بیشتر تاجیک تبار بودند].

- روسیه امکان یافت تا برای پدید آوردن نخبگان نو در آسیای میانه [ این بار ] نه از میان تاجیک های پارسی زبان، بل از میان ترک تباران (که بی طرفی استبلاشمنت را در گستره جویی در محور بسیار مبرم (اکتوئل) در آن هنگام برای مسکو- «محور ایران» تامین می کردند)، زمینه سازی کند.

نمی توان گفت که نظام برتری تباری- سیاسی پشتون ها که به آن پیمانانه برای قدرت های بزرگ پذیرا بود (و در عین حال به پیمانانه بسیار مساله امروزین افغانستان را از پیش پرداز می رد) ناخشنودی از بیک ها، تاجیک ها، ترکمن ها، هزاره ها، بلوچ ها و دیگران را برنینگخت که طبیعی است همواره خود را هنگام تقسیم قدرت آزرده می پنداشتند. چندین بار این ناخشنودی به خیزش های آشکار مبدل گردید ( به گونه نمونه؛ خیزش هزاره ها در اخیر سده نهم) که از سوی دولت کابل سرکوب گردید. مگر حیثیت فاکتور ثبات را همچنان آمیزش پیوسته تبارها می گرفت. به ویژه در میان نخبگان افغان که هنوز در سده گذشته بیشتر هویت خود را نه با تبار، بل با محل زندگی دایمی خود باز می شناختند<sup>3</sup> [ برای نمونه: خوستی، قندهاری، کنری، بهسودی، کابلی، مزاری، هراتی، زابلی، هراتی، فراهی، بدخشی، پنجشیری و ....- گزارنده]. این روندها در جریان دو سده اخیر نهم و بیستم، به ریختیابی لندشافت بسیار پیچیده اتنوپولیتیک (تباری- سیاسی) مساعدت کردند که به سنجش نگرفتن باریکی آن- برای نمونه، فاکت بود و باش بخش بزرگی از باشندگان پارسی گو (دری زبان) در استان های باختری و شمال باختری دارای خاستگاه پشتونی که به همین دلیل به اشتباه تاجیک پنداشته می شوند- امروزه جستجوی مکانیزم موثر حل و فصل سیاسی را دشوار می سازد.<sup>4</sup>

این گونه، بالانس (توازن) تباری- سیاسی پویای (دینامیکی) جامعه افغانستان (شکل گرفته در مرزهای سده های نهم- بیستم) ، با کاربرد مدل برتری یابی (دومیناسیون) هژمونستی در تباری با مکانیزم های طبیعی تثبیت شده تاریخی همگرایی و همگونسازی (اسیمیلاسیون) که زمینه را برای زدایش پیوسته تضادهای قبیله یی و تباری در روند مدرنیزاسیون دولت ملی افغانستان فراهم نمود، تامین می شد.<sup>5</sup>

دگرذیسی های جهانگیر (گلوبال) در نقشه سیاسی جهان، مربوط به جنگ جهانی اول، انقلاب اکتبر و شکست روسیه تزاری، به سخن دیگر دگرگونی های بنیادی آرایش نیروهای خارجی- ضربات جدی بر این مکانیزم باریک درونی سیاسی ثبات در جامعه افغانستان زدند. سال های دهه های 1920- 1930 سده بیستم، نقشه تباری- سیاسی افغانستان را به گونه چشمگیری با «مارش پیروزمندانه دولت شوروی» به سوی آسیای میانه دگرگون ساختند [که در اثر این مارش] چندین صد هزار از باشندگان اصلی آسیای میانه: تاجیک ها، ازبیک ها و ترکمن ها را ناگزیر ساخت نجات خویش را در آن سوی رود پنج و آمو [ در سرزمین های جنوب] جستجو نمایند. توازن تباری- سیاسی در پایان سده 20 در هنگامه کوتاهمدت (نه بی پشتیانی انگلیسی ها در چهارچوب رویاری با روسیه شوروی) یعنی به قدرت رسانیدن امیر حبیب الله تاجیک (بچه سقاو) در کابل برهم خورد. در آن هنگام، در اواخر سال های دهه بیست و آغاز سال های دهه سی سده بیستم، عدم تمرکز قدرت، افغانستان را در آستانه

<sup>3</sup> . آ. مالاشکو، «جنبش طالبان: هنوز زود است نتیجه گیری نماییم // مجله

«آسیای میانه و قفقاز»، استکهلم، 1997 شماره 1 ( 7 ) ، ص67

<sup>4</sup> . همزمان، (هرچند نه به پیمانانه آن چنان گسترده)، پراتیک کوچدهی باشندگان غیر پشتون به سرزمین های سنتی بود و باش پشتون ها دیده می شد. یکی از اهداف مشی کوچدهی غیر پشتون ها [به سرزمین های پشتون نشین- گ. ] همچنان همگون سازی ( اسیمیلاسیون) آن ها با پشتون ها بود. برای نمونه: بخشی از تاجیک های وادی های ننگرهار و کنر، با از دست دادن زبان و پذیرفتن نام های قبیله یی عشایر پشتون پیرامونی، «پشتونیزه» شدند. برگرفته از: محمدشاه یف، آر. « تاجیک های افغانستان در عصر جدید»، « نشریه اوچرک های تاریخ، اقتصاد و فرهنگ مادی»، شهر دوشنبه، 1991، ص. 27

<sup>5</sup> . تورونوک س. عبادی. ج.، منازعه افغانستان: پیمایش های

فروپاشی قرار داد. برای نمونه، اندیشه ایجاد دولتی مستقل در شمال افغانستان با مرز در امتداد خط هندوکش به رهبری امیر پیشین بخارا پدید آمد. در پیاده ساختن این اندیشه، امیدهای بزرگی به سرکرده باسماچی های ازبیک- ابراهیم بیک لقی- گریزی از آسیای میانه بسته بودند. ابراهیم بیک فراخوان هایی هم به ازبیک ها و هم به دیگر مهاجران آمده از آسیای میانه و نیز باشندگان افغانستان داشت- «پشتون ها را رانده و کشور را آزاد سازید!» این ماجراجویی ابراهیم بیک، منجر به تشدید تنش های تازه مناسبات تباری نه تنها میان پشتون ها و غیر پشتون ها؛ بل نیز همچنان میان ازبیک ها و هزاره ها در شمال کشور گردید.<sup>6</sup>

سرکوب آتیه نیروهای امیر تاجیک- حبیب الله (بچه سقاو) و روی کار آمدن خاندان شاهی پشتونی که از 1929 تا 1973 بر کشور فرمانروایی نمودند، مکانیزم های لرزان ثبات تباری- سیاسی را بازسازی نمودند.

پس از پدید آیی شوروی، سیاست مسکو در منطقه به گونه اصولی تغییر نکرد. برعکس، گرایش هایی ریخت یافته در گذشته، ادامه منطقی یافتند. حاکمیت در بخارا، خبوه و خوقند به دست نخبگان سیاسی ترک وابسته به مسکو، افتاد. افزون بر آن، در روند مبارزه با باسماچ ها، حکومت شوروی مناسبات ویژه و نزدیکتری با رهبری پشتون افغانستان (امان الله خان) برقرار نمود و به وی جنگ افزار و وسایل فرستاد. همانا افغانستان دوره فرمانروایی امان الله، نخستین کشوری بود که با روسیه شوروی مناسبات دیپلماتیک برقرار نمود.

پارچه سازی تباری- گستره یی پیاده شده در آسیای میانه شوروی، ادامه تقسیم سرزمین های پرجمعیت تاجیک نشین را در پی داشت. گذشته از این، از فرهنگ تاجیکی، مراکز سنتی فرهنگی و انتلکتوئل آن که بر شالوده آن مراکز، زبان ادبی تاجیکی و فرهنگ عمومی ملی تاجیک ها شکل می گرفت، جدا گردیده و بریده شدند. مراکز اصلی فرهنگی تاجیک ها - بخارا و سمرقند به گستره ازبیکستان شامل ساخته شدند. تاجیک های بومی [باشنده ازبیکستان] ( که کنون شمار آنان نزدیک به دو میلیون نفر می رسد- شمار کل تاجیک ها بیش از ده میلیون نفر است) <sup>7</sup> رسماً به نام ازبیک ثبت نام شدند.<sup>8</sup>

نخبگان سیاسی ازبیکستان بر شالوده شهر تاشکنت که تکیه گاه ارتش تزاری در منطقه شمرده می شد، شکل گرفتند. در گذشته، پس از 1917 قبایل کوچرو ازبیک در نزدیکی تاشکنت جا گرفته بودند. به نوبه خود، حتا باشندگان سنتی زمیندار ازبیک که در کنار تاجیک ها در وادی فرغانه و نیز در مناطق بخارا و سمرقند بود و باش داشتند، با بی مهری نخبگان تاشکنت روبرو گردیدند. دره فرغانه- جایی که چندین سده به دلیل فعالیت های فرهنگی، ایدئولوژیک و سیاسی تاجیک های بومی، گرایش های نیرومند اسلامی- بنیادگرایی موجود بود، منطقه یی گردید که نخبگان آن از سوی دولت شوروی چنان نخبگان کمتر مورد اعتماد نسبت به نخبگان تاشکنت نگریده می شد.

وادی [فرغانه] را میان جمهوری های ازبیکستان، تاجیکستان و قرغزستان شوروی تقسیم نمودند. ثبات حد اقل قرغزستان و ازبیکستان با عناصر ترکی آنان دیگر مستقیماً مرتبط بود با سرکوب جنبش

<sup>6</sup> . اسکندر، ک.، « تاثیر بحران افغانستان بر اوضاع تاجیکستان » ، مجله آسیای میانه و قفقاز، استکهلم،

URL: [http://www.ca-c.org/journal/13\\_1997/st\\_skandar.shtml](http://www.ca-c.org/journal/13_1997/st_skandar.shtml)

<sup>7</sup> . بر پایه آمار سال 2000

<sup>8</sup> . برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر نگاه شود به: ماسف، آر.، « تاریخ تبر تقسیم [ تاجیکستان ] ، دوشنبه، [ انتشارات عرفان ] ، 1991؛ و نیز ماسف، آر.، « تاجیک ها: راندن ها و همگونسازی ها»، دوشنبه، 2003

اسلامیستی و تاجیکی در وادی فرغانه. در جمهوری تاجیکستان شوروی، همچنان در زمینه خنثی سازی جنبش اسلامی تاجیکستان کارهایی انجام شد که نتایج آن تقریباً چنین به نظر می رسد:

- در چهارچوب اداری تاجیکستان بیشتر نواحی بی ماندند که برای جوامع با سنت های ملی تاجیکی اهمیت درجه دو داشتند. در واقع، تاجیک های شوروی بدون مرکز انتی گراسیونی (همگرایی) خودی ماندند و چنین شد که خود را چونان مجموعه بی از [پاره] فرهنگ های از هم گسیخته منطقه بی: خجند، پامیر، قره تگین جنوبی، قیصار، کولاب تصور نمایند<sup>9</sup>
- قدرت در تاجیکستان، یکسره به نخبگان منطقه لینن آباد (خجند یا خجنت)- واقع در دره فرغانه، سپرده شد که در سال های حکومت شوروی زیر تاثیر برتر تاشکنت بود. منطقه لینن آباد (خجند) را رشته کوه ها از پیکره بزرگ تاجیکستان جدا می کند و اقتصاد منطقه، همه ارتباطات و مواصلات آن به ازبیکستان گرایش دارد.

ساختار نا استوار سیاسی تاجیکستان برای مسکو بس سودمند بود، [چون، همو، همین گونه ساختار «بی شیرازه»] تضمین مهمی بود از گرایش دوباره باشندگان آسیای میانه به سوی اسلام (که عمده ترین باورمندان آن تاجیک ها شمرده می شدند) از هر گونه تلاش ها و تمایلات متوجه به رستاوراسیون (احیای) «کشوریت» نیرومند یگانه توده دارای سنت های چندین سده بی کشورداری خودی در منطقه که به همین خاطر بیشتر از دیگر توده های بومی از استاتوس کوو برقرار شده [در منطقه]، زیانمند شده بودند.

در سال های دهه هفتاد سده بیستم، با اعمار بندهای برق آبی عظیم و ذخیره های آب، آسیای میانه وارد عصر جدید خود گردید- عصر مبارزه رو در رو به خاطر کنترل بر منابع آبی منطقه. سیر دریا از کوه های قرغیزستان سرچشمه می گیرد. سرچشمه های آمو که سراسر ازبیکستان را سیراب می سازد، در تاجیکستان و در خاک افغانستان است. سیستم پدید آمده تقسیم آب، نواحی هموار آسیای میانه را بس آسیب پذیر نموده است و ثبات سیاسی منطقه در بستگی مستقیم از کنترل بلافصل بر سر چشمه های دو رودخانه قرار گرفته است.

آنچه مربوط می گردد به حوضه سیر دریا، ناآرامی های بزرگ رخ نداد. مگر آنچه مربوط می گردد به آمو، کنترل بر مناطق کوهستانی منطقه که با باشندگان تاجیک، برای ازبیک ها که طی سال های حکومت شوروی از یک توده نیمه کوچرو به خلق کبیر زمیندار مبدل گردیده بودند، به گونه حیاتی لازمی بود. این گونه، طی سال های دهه هفتاد، در محافل رهبری شوروی اندیشه بی پدید آمد در باره لزوم استحاله (ترانسفارماسیون) جدی درونی در جامعه افغانستان و افزایش وابستگی افغانستان از آسیای میانه شوروی.

در سال 1973 محمد ظاهر شاه سرنگون گردید. سال های ریاست جمهوری محمد داوود و در آغاز همچنان انقلاب آوریل 1978 توازن واقعی موجود اما شکننده تباری را در کشور نلرزانیدند. هم داوود و هم تره کی هر دو پشتون بودند و شاید نفس فاکتور شالوده بس مهم برای موجودیت دولت- حفظ توازن تباری را در سنجش داشتند.

با این همه، در نهایت، همو تعویض سیمای دولت که با مداخله نظامی شوروی حمایت می گردید، هرم سنتی تباری افغانستان را برهم زد. دولت جدید، با اندیشه های انترناسیونالیسم پرولتری وارداتی از شمال، خودآگاهی ملی اقلیت های تباری افغانستان را برانگیخت و اصول جدید تشکل نخبگان حاکم را نه بر نشانه های تباری، بل بر مبانی نشانه های ایدئولوژیک پی ریزی کرد. وارد ساختن کمپاننت

<sup>9</sup> . این فاکتور که در زمان موجودیت شوروی کمتر برجسته بود، در سال های نود یکی از مهم ترین فاکتورهای در روند جنگ داخلی در تاجیکستان گردید. /

بیگانه ایدئولوژیک] در روند شکل دهی نخبگان جدید] با مکانیزم های هر چند هم شکننده، مگر با آن هم سنتی و شکل گرفته ثبات تباری- سیاسی ناسازگار از کار برآمدند. نتیجه این شگرد، کانفیگوریشن شگفتی بر انگیز بازآرایی ساختار سیاسی جامعه گردید- جایی که زیر تاثیر تحکیم یابی سیاست خارجی اردوگاه های متخاصم، تضادهای عمقی تباری، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی افزایش یافتند. درست پس از آمدن سپاهیان شوروری، اپوزیسیون مسلح افغان که در ظاهر با اندیشه های جهاد با هم متحد شده بودند، از همان آغاز در شرایط رقابت حاد گروه ها و رویارویی رهبران که از پیش امکانات حفظ وحدت سیاسی را در آینده، ناممکن می ساختند، تشکل یافتند.

این گونه، در اواخر سال های دهه هفتاد بر سر نخبگان حاکم پشتون افغانستان تهدید از دست دادن حاکمیت «آویزان» بود. بیهوده نبود که اکثریت قبایل پشتون (بی چشمداشت به منشای پشتونی هم تره کی و هم نجیب) همراه با تاجیک ها شالوده [جنبش] مقاومت در برابر ارتش شوروی را می ساختند. همو به همین دلیل، در افغانستان، شوروی ناگزیر گردید جنگ فرسایشی تباهنی را پیش ببرد. هیچگونه ساختار اجتماعی- سیاسی پایدار نو در کشور ممکن نبود برپا گردد: پس از پشتون ها، تاجیک ها از دیدگاه جمعیت دوم هستند. اما شمار آنان برای نشو و نمو نخبگان جدید حاکمیت به جای پشتون ها بسنده نبود. بل حتی [برای شوروی] - با سنجش وضعیت تاجیک های باشنده آن سوی رود پنج در جمهوری تاجیکستان شوروی، خطرناک هم بود. ازبیک ها در افغانستان کم هستند و در میان آن ها نیز همچنان رسوبات سیندرم «باسماچ گری» کم پدید نمی آید. شیعیان که در بخش های مرکزی کشور و در امتداد مرزهای افغانستان- ایران بود و باش دارند، از دیدگاه تباری ناهمگون و پراکنده اند و روی هم رفته هوادار ایران. تنها چیزی که می ماند- کاربرد مشی انترناسیونالیستی سازی بود. از جمله در ساختارهای حاکمیت.

همو به خاطر این، با آن که شاید هم نه آگاهانه، از دیدگاه سودمندی جیوپولیتیکی، استراتژی نظامی- سیاسی شوروی در روند جنگ افغانستان، در نفس خود بی مانند بود. با آن که هم مطلقا خشن: مادامی که ارتش شوروی «تجاوزات» افغان های [جنبش] مقاومت را که اکثریت آن را پشتون ها می ساختند، بر کشور دفع می کرد، در موسسات تحصیلات عالی شوروی و در صدها کودکستان و پرورشگاه، فرزندان نخبگان هوادار شوروی که کاملا از مردم خود گسیخته بودند، آموزش و پرورش می دیدند. تنها در کودکستان ها در شوروی بیش از ده هزار کودک رهبران هوادار شوروی یا فعالان شهید دولت جدید، برده شده بودند. سرنوشت جنگ را باید زمان و دموگرافی حل می کرد.

در افغانستان نزدیک به 140 هزار سپاهی شوروی مستقر<sup>10</sup> بودند که در بافتار آن تنها چهار تیپ کماندویی- چترپاز شامل بود. بقیه واحدها را یگان هایی تشکیل می دادند، که به پاسبانی از شهرهای بزرگ، راه ها و ... سرگرم بودند. همچنان خلبانان، توپچی ها، نشانزن های کمین گیر، پرستاران و پزشکان. شمار این سپاهیان برای مقابله با روش های چریکی پیشبرد نبرد در مناطق کوهستانی آشکارا بسنده نبود. جدای از آن که به ارتش دولتی افغانستان اعتماد نبود. عملا مسکو آگاهانه یا نا آگاهانه منازعه را تا جایی که تاخیر انداخت تا آن که در گام نخست، هم در آسیای میانه برنامه های صنعتی سازی به پایان برسد و هم آب رود خانه های شمال به منطقه برسد و این گونه وابستگی آن را از آمو کمتر بسازد و و دو دیگر آن که پشتون ها هم یا افغانستان را ترک بگویند و یا بخش چشمگیر شان از میان برود تا [شوروی بتواند] تجدید سازمان ساختار تباری- سیاسی جامعه افغانستان را بر شالوده های نو عملی نمایند. همچنان از سوی رهبری شوروی دی سنترالیزاسیون (تمرکز زدایی)

<sup>10</sup> . از جمله 30 هزار نفر پیوسته به عنوان نیروی ذخیره در خاک شوروی مستقر بودند که هر چند گاهی در نبرد ها در افغانستان نظر به ضرورت به کار گرفته می شدند. - گزارنده.

کشور [در واقع، تقسیم کشور به چند واحد سیاسی در سیمای دولت فدرال و یا جمهوری های فدرال-گ.] استثناء قرار داده نمی شد.<sup>11</sup>

طی سال های جنگ، بیش از یک میلیون از افغان ها کشته شدند. پنج میلیون (بیشتر پشتون ها) از کشور گریختند. جنگ جدا تناسب میان گروه های تباری در کشور را دگرگون ساخت. شاید، رییس جمهور نجیب الله - نماینده قبیله بانفوذ پشتتون- احمد زی- با عدم درک این فاکت، پس از بازگشت سپاهیان شوروی از افغانستان، تدبیرهایی را اتخاذ کرد مبنی بر تغییر بافتار تباری نخبگان حاکم با تلاش بازگشت به توازن تباری شکل گرفته طی سده ها. مگر در اوضاع جدید بی ثباتی و خلای حاکمیت، این تلاش برای حاکمیت کابل به فاجعه انجامید: یکی از جنرال های موثر در حکومت نجیب- عبدالرشید دوستم از ازبیک تباران افغانستان که عملاً در آن هنگام فرمانروای استان های شمال گردیده بود، نخستین کسی بود که در برابر احیای (ریستوراسیون) بالادستی پشتون ها به پا بر خاست.<sup>12</sup> سر از آغاز 15 فبروری 1989 و تقریباً تا پایان 1995 در کشور روندهای بسیار پیچیده تباری- سیاسی رخ داد که دارای بار هر چه بیشتر افزایش تضادها میان پشتون ها و همه دیگر جوامع تباری بود که موجب آغاز مرحله دیگر منطقی تکامل روند به قدرت رسیدن جنبش طالبان بر بخش بزرگی از گستره کشور گردید.<sup>13</sup>

---

<sup>11</sup> . لیاخفسکی الکساندر، تراژدی و شهادت افغان، مسکو، 1995- ص 6025-604 ( این کتاب را گزارنده زیر نام «توفان در افغانستان ترجمه نموده و به چاپ رسانیده است).

<sup>12</sup> . دوبنف، آ. ، «برخورد تمدن ها سودی ندارد//» مجله آسیای میانه و قفقاز» ، استکهلم، 1997، شماره 1 (7) - ص 72-77

<sup>13</sup> . جنبش طالبان و به قدرت رسیدن آن، ربط چندانی به مساله تباری در کشور ندارد. طالبان بر اساس یک توطیه خارجی روی کار آمدند. البته روشن است که با سو استفاده از تنش های تباری- گزارنده.